

[۲۰۰ الف] مجلس چهارم از مقاله اولی

از مجلد سیوم

در ذکر مستوفیان عطارد نشان و ارباب قلم

این طبقه جلیله که در بلده طیبه یزد زبان بنان به اخذ جان و مال مسلمانان نیز
نموده اند بسیار اند. اما بعضی از جانب دیوان اعلی و برخی به صلاح حکام و وزرا
به آن مهم قیام می نموده اند. چون ذکر مجموع ایشان موجب تطویل است و اطناب
و اجتناب شیوه ستوده اولوالالباب نیست لاجرم خامه سخن گذار عنان بیان را به
احوال زمره ای که در کتب متقدمین و ازالسنه و افواه معلوم این ذره بی مقدار گشته بر
صحیفه بیان آورده بر طبق عرض می نهد.

آورده اند که در زمان سلاطین ماضی یکی از ارباب قلم را به مهمی تعیین فرموده
به قری و مزارع فرستادند. آن شخص به منزل یکی از رعایا نزول نمود. آن فقیر
چنانچه توانست به خدمات قیام نموده دقیقه ای از دقایق میهماننداری و مردمی
فرو گذاشت نکرد، فاما چنانچه عادت آن طایفه لازم الاحترام است در بستن خراج و قرار
اجارات صرفه و غبطه سر کار دیوان منظور داشته راه و روش حق و حساب را فراموش
نمود، مصراع: ز فعلش راسبی مهجور بودی

[۲۰۰ ب] و بر مزرعه ای که در تصرف میزبان بیچاره بود مبلغی زیاده بر
مالوجهات مقرر قرار نمود، بعد از آنکه دبیر عطارد نظیر از منزل آن دهقان متوجه مکان
دیگری گردید دوات و قلم را فراموش کرد. مرد بیچاره به وا همه آنکه مبادا به جهت
باز یافت آن مراجعت نماید و این مرتبه خانه حیات او را خراب سازد دوات و قلم

را برداشته در پی او روان شد و فریاد می کرد که ای یار مهربان چقماق و آتشدان
 را فراموش کرده‌ای. دبیر ایستاده گفت که ای عزیز قلمدان است نه آتشدان. درویش
 گفت ای عالی مقام توبه این حربه آتش در خرمن زراعت و خانه فراغت من زده‌ای،
 چگونان من این را بنام دیگر خوانم، بیت: •
 بسوخت آتش ظلم تو جمله تر و خشک

چنین بود چو در افتد به مرغزار آتش

بالجمله از مشاهیر این طبقه **خواجه عبدالقادر** خلف ارشد **خواجه**

کمال الدین محمد اشکذری است که در زمان سلطان سعید سلطان ابوسعید بهادرخان

به منصب استیفاء دارالعباده یزد سر بلندی یافت و در علم سیاق گوی مسابقت از

امثال و اقران میر بود، لهذا **خواجه تاج الدین علی شاه** [۲۰۱ الف] وزیر دیوان اعلی او

را به جهت تنقیح محاسبات ممالک مجروسه به اردوی معلی طلب داشت و او حسب فرمان

در اندک روزی نسخه بر جمع [و] خرج ممالک چنانچه باید و شاید پرداخته به عرض

رسانید. اما **خواجه علی شاه** مبلغی که قبول کرده بود که بعد از اتمام آن باو دهد

مضایقه نمود. لاجرم **خواجه عبدالقادر** کمر انتقام وزیر را بر میان بسته به عرض

سلطان ابوسعید رسانید که **خواجه علی شاه** مبلغ یکصد تومان از سر کار خزانه عامره

به تغلب تصرف نموده از سایر ممالک برین قیاس باید کرد. حکم سلطانی نفاذ یافت

که **خواجه عبدالقادر** به حساب تغلب و تصرف **خواجه علی شاه** در مالیات سر کار

دیوان رسیده حقیقت عرض نماید. ولد امجد **خواجه** مرحوم **خواجه رشید** که

خواجه علی شاه را قاتل والد بزرگوار خود می دانست و در آنوقت در ولایت روم

می بود از استماع بی توجهی سلطان نسبت به وزیر و تقریر کردن مستوفی بی آرام

گشت، نظم:

ز شادی بر افروخت رویش روان

چو گل در بهاران بخندید از آن

و احرام پایه سریر خلافت مصیر بست که درین [۲۰۱ ب] امر ممد و معاون

خواجه عبدالقادر باشد. از غرایب واقعات در شبی که داخل اوجان شد جان شیرین به قابض ارواح سپرده و در همان شب خواجه علیشاه که مدتی بود که از غایت غصه و الم امراض مختلفه و علل متضاده بر و استیلا یافته و صاحب فراش بود از اوجان کوچ نموده به عالم عقبی منزل گزید و خواجه عبدالقادر از شئامت ابواب تقریر در همان شب و همان منزل رخت هستی بر بسته به ملک عدم شتافت، مثنوی:

چو از لوح دل شست نقش بقا

به صد محنت و درد شد مبتلی

وفا کن بهر کس ولی نعمت است

که در بیوفایی بسی زحمت است

ذکر مدرسه عبدالقادر به

معمار همت خواجه مشارالیه در این مقام که الحال «محلّه در مدرسه» مشهور گشته و در آن وقت متصل به صحرا بود مدرسه عالی مشتمل بر حجرات تحتانیه و فوقانیه و گنبدی عالی رفیع که باقبه سپهر مینافام لاف برابری و همسری میزند بنا فرمود و دو گلدسته در دو رکن بیرون برافراخت و تمام را به کاشی تراشیده الوان و طلا و لاجورد تزئین نمود و سوره «انافحتنا» بکاشی بر درگاه ثبت کرده میاه «جدیده» در میان مدرسه [۲۰۲ الف] جاری فرمود، و بازاری مشتمل بر دکانین بسیار ساخته با تمام تمامی موفق گردید و تمام مدرسه و بازار فی سنه اربع و ثلاثین و سبع مایه اتفاق افتاده، چون خواجه مرحوم در اوجان و داع جان شیرین کرد نعش او را به یزد نقل کرده به گنبد مدرسه بخاک سپردند، رحمه الله علیه.

خواجه کمال الدین ابو المعالی

به شرف ذات و محاسن صفات و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف و به امر استیفاء خطّه یزد منصوب بود. والد بزرگوارش خواجه برهان الدین لطف الله در سلك وزیر امیر مبارز الدین محمد مظفر انتظام داشت. از غایت حسن اعتقاد و نیت پاک در «محلّه شهاب الدین قاسم» به احداث مدرسه عالی در کمال تکلف پرداخت

- و ازاره‌ای به کاشی الوان و سقف به طلا و لاجورد تزیین نمود و دو منار در نهایت ارتفاع بنا فرمود که هر صبح و شام از استماع اصوات مقریانش ساکنان صوامع ملکوت التذاد می‌یافتند. و نیز حمام و خانقاه و بازاری مشتمل بر دکا کین بسیار ساخت و قناتی که با آب دجله و فرات لاف [۲۰۲ ب] هم‌مشربی می‌زد از «فرشاه» جاری و در میان شهر گذرانیده به مدرسه و خانقاه آورد. و پایابی در صحن مدرسه حفر نموده میاه زارچ جاری نمود. و در حین تحریر این اوراق که دو مرحله از سنه ثمانین و الف هجرت نموده بنای مدرسه و حمام چون بنای عمر نا پایدار فروریخته و خانقاه مانند درویشان زاویه نشین خود را به گوشه‌ی اختفا کشیده و آب خوشگوارش با چشمه‌ی حیوان هم‌چشمی نموده در ظلمات گمنامی مأوا گزیده و بازاری که با بازار مینا سرسودا می‌داشت در دکان بسته و املاک و رقباتی که خواهجه‌ی موفق و وقف مدرسه و خانقاه کرده بود به تصرف متغلبان قرار یافته و اتمام عمارات مذکور در فی‌سنه‌ی عشرين و سبعمائه بوده و محل و مکان آرامگاه بانی در گنبد مدرسه است.

خواجه شهاب‌الدین قاسم

- به وفور حسن خلق و مکارم اخلاق معروف و مستوفی به استقلال بود. در ایام اعتبار و اختیار مدرسه‌ای در نهایت نزهت و صفا بنا نهاد و تمام به کاشی و لاجورد و طلا مزین نموده در سنه‌ی سبع و ثلاثین و سبعمائه به اتمام رسانید. و مسجدی مروح در مقابل و بازاری مشتمل بر حواینت در اطراف ساخت، و بازارچه موصوف با بسیاری از باغات و بساتین [۲۰۳ الف] وقف نمود. چون اسم موقوفات آن سرکار از زبانها موقوف گشته مدرسه خراب و مکان مسجد خانه‌ها شده.

- ۲۰ **نقاوة دودمان مرتضوی امیر جلال‌الدین حسن شهرستانی اصفهانی**
در اوایل جلوس نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه چند گاه منصب استیفاء ولایت یزد به وجود شریفش مباحات می‌نمود و دران اوان در اهرستان باغی احداث نموده به «باغ مستوفی» موسوم ساخت و عمارت مرغوب در آنجا بنا فرمود. و به واسطه تقدس ذات و علوشان از امر استیفا استعفا نموده دست از آن کار بازداشته به جانب

دارالسلطنه اصفهان شتافت و در اندک زمان به امداد بخت مینمت انجام منظورانظار خاقان گیتی آستان شاه عباس ماضی انارالله برهانه گشت. و خلف عالیشانش میرزا رضی الدین محمد به شرف مصاهرت خسرو کامران و بمنصب صدارت ممالک ایران سر بلندی یافت

وجیه الدین قاضی افضل

در نسبت نسب از جمله اشرف و اعیان خطه یزد بود. به سرعت فهم وجودت طبع [۲۰۳ ب] معروف و مشهور و در مهارت علم سیاق گوی تقدم از زمره آن کار ر بوده و در امر حساب محاسبان آن زمان را به حساب نمی گرفت و گاهی به اشاره وزراء به امر استیفا قیام نموده استیفا تمام می یافت و از غایت مهارت در آن مهم و علوهمت سرکشی آغاز نهاده به اردوی معلی شتافت و حسب فرمان خاقان گیتی ستان من حیث الاستقلال مستوفی مال و محصول گردید و مدت هفت سال در آن منصب قیام و اقدام نمود. عاقبت به اغوای نفس اماره بنین قلم به الماس مداد آب داده برات زیاده از حساب تحریر نمود و محصلان شدید العدا و را به قری و مزارع فرستاده رعایا و دهاقین را در تشویش و تعب انداخت. لاجرم متقاضی اجل به اخذ جانش کمر بسته نقد حیات^۱ او را به باد غارت و تاراج داد.

اجله سادات عالیشان و خلف نبی آخر الزمان علیه صلواة الله الملك المنان

میرزا صدر جهان

[از] اکابر زمان و اعیان ایران است. در نسبت نسب عالی و رتبت حسب متعالی آن قدوة اولاد مصطفوی و سلالة دودمان مرتضوی [۲۰۴ الف] و ثمره شجره گلشن ابراهیمی اقرار و اعتراف دارند و آن حضرت اخلاق حمیده و اطوار مرضیه را علاوه این نسب عالی ساخته در زمان سلطنت نشان خاقان رضوان مکان شاه صفی صفوی مستوفی دارالعباده یزد گردید. چون علی الدوام خوان ضیافت در نظر خواص

و عوام اناام میگسترانید منافع آن منصب به عشر اخراجات آن حضرت وفانمی نمود و نیز همت عالیش بآن مهم قلیل راضی نمی گردانید، لهذا بعد از دو سال بی پایه سر بر سلطنت مصیر رفته دامن از آن شغل در چید و حسب فرمان قضا جریان بمنصب استیفاء خطه لار معزز گردیده چند سال من حیث الاستقلال بآن امر قیام و اقدام می نمود. و در زمان جهانبانی خاقان خلد آشیان صاحبقرانی به اقبال بخت خداداد بلکه باراده مالک الملک لایزال زمام منصب جلیل المراتب وزارت فارس و عنان اختیار ملک و مال آن دیار در کف کفایتش قرار گرفت [۲۰۴ب] و آن دستور عدالت نهاد مدتی در دارالملک سلیمان علیه التحیه والغفران برمسند وزارت تکیه زده در تمهید قواعد عدالت و نصفت قیام و اقدام داشت .

۱۰ خلف الوزرا تاجامیرزا حسن المتخلص به واهب

آن عندلیب خوش الحان گلدسته سخن سرایی نبیره دستور اعظم خواجه نعمت الله المیری است و آن وزیر بی نظیر از نبایر خواجه قوام الدین حسین وزیر پادشاه مطاع شاه شجاع مظفری و ممدوح خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی است . چنانچه حضرت لسان الغیب در دیوان اشعار خود فرموده که، شعر:

۱۵ دریای اخضر فلک و کشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

به حسن تدابیر صایبه و آراء ثاقبه و مهارت در فن شعر و انشا و ممارست در علم تواریخ از ا کفاء و اقران سر آمد ابناء زمان بود و در علم سیاق و حیدویگانه دوران و در آن عصر در اصفهان که مولد و منشاء آن جناب است به ثروت و مکنت و تجمل خواجه صاحب حشمت کسی نبود . بنا بر نجابت ارثی و کمالات ذاتی منظور نظر پادشاه فریدون فر [۲۰۵الف] ستاره حشر سلطان شاه طهماسب انارالله برهانه شده حسب فرمان آن خسرو گردون توامان خواجه ستوده سیر مدت چهل سال من حیث الاستقلال و الانفراد متکی و ساده علیه وزارت اصفهان بود . و در آن اثنا خاطر خطیرش از شغل وزارت انزجار یافته داعیه استعفا نمود . آن پادشاه فردوس جایگاه

به خط مبارك این بیت را که از واردات طبع اقدس بود بر حاشیة عریضه اش رقم فرمود ، بیت :

نعیما نعمت الله المیری وزیر اصفهانی تا بمیری

بنابر آن آن خواجه عالی مقام تا در قید حیات بود به آن شغل شگرف اشتغال داشت و به یمن معدلت و احسان و از غایت حسن خلق و امتنان جذب قلوب اکابر و اصاغر نموده ذکر جمیل و وصف جزیل بر کتابه ایوان روزگار ثبت نمود و در ایام اختیار و اعتبار به صوابدید مدبر عقل دوراندیش تمامی ضیاع و عقار که ارثاً و اکتساباً در ید تصرف و قبضه تملکش بود و قریب به چهل هزار تومان تبریزی می شد بر اولاد امجاد خویش وقف نمود. و ذکر ثروت و خیر مکنت و تجمل آن وزیر ارسطو تطیر بر السنه و افواه صغیر و کبیر [۲۰۵ب] دایر و سایر است .

و از آن جناب اخلاف گرامی که در کشور قابلیت بی عدیل و نظیر بودند به یادگار مانده هر يك در بلدی از بلاد ایران به رتبه وزارت اختصاص یافتند . چنانچه **خواجه میرزا بیک والد میرزا حسن و اهب مدتی سمت وزارت استرآباد داشت و خواجه معین الدین علی** برادرش به وزارت مشهد مقدس اشتغال می نمود و درین فن از فیوضات زیارت آستان ملایک آشیان فرزند رسول انس و جان علیه الصلوة والسلام **من الملك المنان** فواید اخروی می اندوخت . و **میرزا عنایت الله** نبیره خواجه نعمت الله جوانی بود به صباحت وجه و وجاهت منظر موصوف و به حسن خلق و علو همت مشهور و معروف ، جامع جمیع کمالات صوری و معنوی ، در عهد خویش بر مستوی قامتان انجمن استعداد سر تفاخر و تفوق می افراشت و بر صدر نشینان محافل قابلیت تقدم می نمود . نواب خاقان گیتی ستان شاه عباس ماضی بهادر خان اسکنه الله فی فرادیس الجنان به نوازش و تربیتش التفات فرموده به وزارت دارالعباده یزد [۲۰۶الف] سرافراز گشت و به سببی از اسباب که ذکر سبب موجب اطناب است از آن شغل معزول گشته چون در ناصیه اش آثار نجابت و کاردانی تفرس می فرمود به نوید خدمتی از خدما دیوانی سرافراز فرمود . مشارالیه که مرثده منصب استماع

- نمود، حوصله اش گنجایش آن نیاورده در همان چند روز دامن از اشتغال دنیوی درچیده متوجه شهرستان عدم گردید و نجابت پناه **تاجامیر زاحسنا** که نسبت قرابت با مرحوم مزبور داشت و به وفور قابلیت بین الاقران ممتاز بود در زمان سلطنت و فرمانروایی خاقان بلند مکان سلطان شاه صفی، به منصب استیفای خطه بهشت منزله یزد معزز و مفتخر گردیده مدت چهارده سال در آن شغل قیام داشت و چون بسیار درویش نهاد و متعیش [بود] و به صحبت گوشه نشینان میل تمام داشت و استیفاء خط از منصب استیفا نمی نمود بنا کام دست از آن شغل باز داشت بلکه از امور دنیوی اعراض نموده در زاویه عدم منزوی گردید. مومی الیه بسیار عیاش و عاشق پیشه بود [۲۰۶ب] و پیوسته به نظم اشعار زبان می گشود و قبل از آنکه به منصب استیفا معزز گردد در اصفهان جنت نشان با زاغی نام پسری میل تمام بهمرسانیده اظهار تعشق و ۱۰ تعلق می نمود و در آن کار بجدی سعی نمود که انگشت نمای دور و نزدیک گردید. اما زاغی به نوعی گرفتار پیری و شی بود که به دام او در نمی آمد، و آن طوطی بوستان بی وفائی از صحبت زاغ اعراض نموده در باغات فردوس آباد و عمارات بهشت بنیاد با جوانان نوخواسته و عاشقان دلخواسته دست در آغوش و بنوشانوش عشرت پیرامی بود.
- میرزا حسن به جهت خاطر جوینی معشوق از روی تهدید و وعید غزلی به نظم آورده ۱۵
به نزد معشوق ارسال نمود و هی هذا، نظم:

ای که صیاد مرا کرده نگاهت نخجیر

با خبر باش که صیدش نشوی سهل مگیر

چنگ بر سینه شاهین قضا بند کند

۲۰ زاغ سیمرغ شکاری که ترا گشته اسیر

منما چین جبین تا به ربائی دل او

دام عنقا نتوان یافتن از موج حصیر

آفتابی که رخ از مطلع حسن تو نمود

[۲۰۷الف] موی برد پر تو او روشنی از مهر منیر

تو اگر باغ گلی او چمن یاسمن است
 در گلستان جهان هر دو ندارید نظیر
 عطر زلف تو اگر برده دل عالم را
 او هم از نکبت خط کرده جهان را تسخیر
 تیغ ابروت به ابروی کمانش نرسد
 کسار شمشیر نیاید ز غلاف شمشیر
 پنجه عشق و دل نازک او انصافست
 بند گردیده به گلبرگ تری ناخن شیر
 عشق تر کیست که از گوشه ابروی کمان
 پادشه را به زمین افکند از روی سریر
 عشق بود آن که به یکدم زدن همت او
 سر منصور ز دار ادب افتاد به زیر
 عالمی صید تو گردید چو او صید تو شد
 بود در طالع حسنت که شوی عالمگیر
 شب که مستانه به بزم تو قدم بگذارد
 سجده شکر کن و در قدم دوست بمیر
 بهنگاهی که اسیرانه کند چشمش پوش
 به نیازی که فقیرانه زند دستش گیر
 همچو مژگان خود انگشت به چشمت بگذار
 گر مژگان تو خواهد که بسازد پرتیر
 چمن خوبیت امروز که با برگ و نواست
 گل به جیبش کن و چون غنچه مسازش دلگیر
 نار پستان تو فرداست که بر نخل قوت
 به طریقیست که بر شاخ بخشکد انجیر

۵

۱۰

۱۵

۲۰

به صفای نظر و مهر و محبت سو گند

که اگر آینه‌اش از تو شود زنگ پذیر

می کنم روز ترا چون شب خود تیره و تار

می کشم زلف ترا چون خط او در زنجیر

و آن طوطی شکرستان فصاحت [۲۰۷ب] در فن انشاید طولی داشته چنانچه

مهارت او درین علم از رقعهای که به جهت طلب اسب به مرحمت پناه قاضی صفی الدین محمد اقصی القضاة یزد نوشته ظاهر می گردد.

صورت رقعہ

امید که طره عنان سمند جهانگرد قضا و دنباله لگام توسن عالم نورد

۱۰ قدر همواره در دست اختیار بندگان عالی مقدار بوده ابلق روز و شب

به کام دل دوستان گام هواخواهی در وادی اراده خاطر ملکوت ناظر

گذاشته، پای دولت محبان دولتخواه از رکاب سعادت اشهب مراد خالی

نگردد.

ثانیاً معروض می دارد که بر پیشگاه خاطر انور فروغ این خبر بهجت اثر

۱۵ پر تو ظهور افکنده که قبل ازین حسب فرمان قضا جریان وارث سلسله

صاحب براق و ارشد دودمان را کب دلدل نواب کامیاب سپهر رکاب اشرف

اقدس ارفع اعلی که هزار جان گرامی فدای خاک پای توسن عرش سیر

گردون خرامش باد، مقرر شده بود که پیاده مات عرصه حیات حسن

واهب در جرگه ارباب مناصب دارالعباده یزد که یکه سواران میدان

۲۰ استعداد و استقلالند در آمده یکسر سمند تند هوش [۲۰۸الف] قلم گوش

آهسته خرام نرم لگام بطریق نذر به درگاه معلی فرستاده دز خیل خواجه-

تاشان سر افتخار به اوج مباهات سایید . ومدتیست که دستور ملک عدالت

و سعادت و اقتدار و شهریار شهر نجابت و اصالت و اعتبار و متصدی محال

خالصه جلالت و جلالت افتخار هر یک ابرشی که در بهار بند جبروت کره

کبود فلک را به باد بروت نخوت در نمی آوردند و از آخر آخره طاحونه گردون گردنکشی کرده دعوی سرطویله گی به رخس رستم و [توسن] افراسیاب می کردند در زیر جلپهای رنگین و افسارهای پر تزئین کشیده به دستگیری مؤنت و پائمردی تمول در پیشگاه عرض جلوه قبول داده اند و این ناقبول به استیفاء غفلت و منصب حیرت مشغول و از سر کشی توسن حرون بخت واژگون پای بند چار جدار عناصر گردیده هر چند بادپای اندیشه را به شش جهت هفت اقلیم پریشانی احوال می دواند که شاید عنان مر کب مدعا و مطلب به دست تمنی در آید تکاور آرزو به زیر زین حصول مقصود در نمی آید.

۵

۱۰

۱۵

۲۰

درین وقت که خیال دور بین در تنگنای این و اهمه ام در آورده بود که مبادا امیر آخور اعراض [۲۰۸ ب] به تحریک اهل نفاق به تبر تخماق شلتاق سر کوبم کند که درین خدمت چر ا طریق تقصیر سپرده ای جاسوس اندیشه و پیک خیال به گوش هوش این سر و شمش رسانیدند که مهتران کمر بسته طوایل مر کبان خاص از روی اخلاص به خدمت دو پریزاد دیوهیکل و دو قمر سیر گردون کفل مشغول و مسرور به قشاول مهر و اطلس سپهر به تیمارداری دوسنبل موی بنفشه کا کل مشغول و مأمورند که یکی با شبرنگ سپهر هم رنگ و یکی با سبز خنگ فلک عم آهنگ است، فارس خیال از استماع این خبر خرمی اثر به تحریک تازیانه طمع شاعرانه سمند امید از جا بر انگیخته بلد طریق توفیق به سر منزل این تفکر رهنمون گردید که هر گاه در معر که ای از معارک نزول حوادث حادثه رو داده و تکاور خیالت از پا در آمده بهر تدبیر کاردانی آن گلگون سوار عرصه جمعیت و عنایت چون صبح روشن ضمیر دواسبه به میدان حمایت تاخته به محافظت احوالت پرداخته چه نقصان دارد اگر کمیت قلم را در صفحه میدان عرض

تمنی^۱ به جلوه در آورد چشم در راه قاید کردی تا آنچه لازمه ذات ملکی ملکات باشد از قوت به فعل آورند. چون اندیشه امید را مفید دید چون [۲۰۹ الف] خامه انگشت به چشم قبول گذاشته به این دراز نفسی سخن کوتاه کرد، چشم داشت از ملازمان رفیع الشان آنکه از بخشایش یکی از آن دو مر کب که با شب‌دیز خسرو و با گلگون شیرین لاف برابری و همسری می‌زنند کام تلخ کامان وادی حیرت را شیرین سازند و از قلبی که به طریق نعل بها و سبیل نذر به دست بی بضاعتی و گستاخی به خدمت ملازمان ارسال داشته دیده بصارت پوشیده داشته بر جرأت کمترین ببخشایند. رخش دولت علی الدوام در زیر زین سعادت باد.

۱۰ **رقعه دیگر که به جهت طلب شکر به وزارت پناه میرزا محمد شفیعی وزیر نوشته**

طوطیان شکر شکن شیرین منقار اقلام مشکین ارقام شکر نثار خدام و الامقام وزارت شعار پیوسته در شکرستان عدالت و اقبال و نیشکر زار سخاوت و اجلال به شیرین کلامی منطق گردیده کام امید تلخ مزاجان مستمند را به شهد شکر خند التفات چاشنی قند مکرر بخشند. صاحب ۱۵ واهب مدتی شد که مرتبای تربیت این تلخ کام یعنی عدم بضاعت تنگهای [۲۰۹ ب] شکر خام طمع در خاطر تنگ بالای هم نهاده جو تجار تنگ تنگ و اندیشه آن دارد که از شکر خواهش قلم تراشیده عارض صفحه آبرو را بناخن بی آبرویی خراشیده رقعته از شیر و شکر چرب و شیرین تر در سلك انشا در آورده به خدمت ارسال دارد و به گلشکر التفات سرشار طالع زبون را از ضعف طالع بیرون آرد و به گمان اینکه مبادا شکر تمنی^۱ در آب و عرق انفعال رد سؤال بگذارد طوطی خامه را به اظهار این شکر شیرینی رخصت نمی‌داد.

الحال که وقت سامان دادن بارخانه اردوی معلی چون تنگ شکر تنگ
گردیده و قیمت شکر نایاب بلکه چون شکر در آبست چاره جز این
نداشت که نی قلم را از لکنت بند زبان بپردازد و چشم دوات را از شکر
خواب بیدار سازد و به این مطلع و حسن مطلع حافظ شیرین کلام مترنم
گردد که، بیت :

صبا به لطف بگو آن غزال رعنا را

که سر به کوه و بیابان تو داده‌ای ما را

شکر فروش که عمرش دراز باد چرا

تفقدی نکند طوطی شکرخا را

چنانچه از دست و دل حوصله فراخ مخلص گستاخ را به [۲۱۰ الف] تنگ
شکر احسان شیرین کام سازند که مصالح مر بای طمع قوام یافته مرتبان
امید لبریز شهد حصول مدعی گردد از الطاف جبلی بعید نخواهد نمود
هر چند طمع چون کالک خامست صفرا به لیموبی می شکند ، یقین که
به شکر سفید روی شاهد تمنی سرخ و سفید خواهد گردید . تلخکامی قسمت
دشمنان و شیرین مزاجی نصیب دوستان باد .

قدوة ارباب قلم میرزا حسین

آن جامع کمالات صوری و معنوی برادر میرزا حسن و اهب و بس از او بزرگتر
بود و بهمتانت طبع و لطافت ذهن و مهارت در فن شعر و انشا مشهور و معروف . در
مبادی ایام زندگانی و عنقوان او ان جوانی از جانب نواب آفتاب احتجاب قمر -
رکاب علیه عالیہ زینب بیگم صبیۀ شاه جنت مکان شاه طهماسب انسا الله برهانه
به منصب تصدی املاک و رقبات خطه یزد سرافرازی یافت و در اندک زمان
استعداد و قابلیت ذاتی و اکتسابی علم استیفا در دارالمؤمنین کاشان برافراخت .
بعد از فوت برادر مرحوم [۲۱۰ ب] در سنه ثمان و خمسین بعد الف مستوفی دارالعباده
یزد شده مدت هفت سال در بلده بهشت منزله استیفاء خط نمود و چون پایه قدر

و منزلت خود را زیاده از آن میدانست مهم استیفا را به ولد ارشد میرزاهمایون گذاشته به اردوی معلی شتافت و به تلاش استیفاء خطه رشت که از امهات ولایات گیلان است همت گماشت .

و بنا بر آنکه در آن اوان به امداد و اعانت زنان مرد صفت جمعی به مناصب عالی سرافراز گردیده بودند این بیت که از نتایج طبع آن جناب است در سلك نظم در آورده به نزد یکی از مخدرات عظمی ارسال نمود که ، **نظم :**
رشته باریک استیفای رشتی رشتهام

کو زن مردانه ای کین رشته در سوزن کشد

اگر چه به مطلب خود فایض نگردید اما در همان سال که دوسنین از سنه سبعین و الف موافق اودی نیل گذشته بود به منصب وزارت بندر مبارکه عباسی از جانب خاقان خلد آشیان صاحبقرانی شاه عباس ثانی سربلندی یافت و در آخر همان سال از امور دنیوی اعراض نموده در خطه لار روی بشهرستان عدم نهاد.

مستجمع مکارم اخلاق و احسان میرزاهمایون

[۲۱۱ الف] به اصناف سیرسنیه و شیم مرضیه و اخلاق حمیده و اطوار پسندیده موصوف و به حسن خط و مهارت در علم سیاق معروف بود . در سنه خمس و ستین و ۱۵ الف به منصب استیفاء خطه یزد سرافراز شده مدت یازده سال از آن مهم استیفاء خط نمود و در آن مدت پیوسته خوان احسان گسترده باشعرا و ندما گوی مصاحبت و مجالست می باخت ، تا آنکه میرزاهمایون هرندی برباد پای تلاش سوار گشته به دستگیری سعی و ابرام دست مراد به گردن مقصود در آورد. میرزاهمایون که مدت مدید حسب الارث تکیه بر مسند مراد زده بود با عزالت دمساز نگشته به اردوی معلی شتافت و مجدداً به منصب سابق سرافراز گردید. اما زمانه غدار با اومساعدت نکرده هنوز پروانچه عملش صورت اتمام نیافته بود که روزنامه حیاتش به اختتام رسیده در هفتم شهر رمضان المبارک سنه سبع و سبعین و الف در دارالسلطنه اصفهان از دست ساقی اجل جام راحت انجام ممات نوشیده به عالم جاودان شتافت .



[۲۱۱ب] بر رأی مهر انجلای راقمان صحایف آمال و محرران لطایف اقبال
 مخفی نماناد که مجملی از احوال مستوفیان عطاردنشان که به موجب حکم
 و فرمان پادشاهان عظیم الشان در خطه یزد به امر استیفا قیام نموده اند و براین
 حقیر ظاهر گردیده بود به دستیاری خامه بلاغت آیین به تحریر پیوست .
 و در این مقام نیز لازم دید که ذکر جمعی از اصحاب قلم که بر مدارج دانش
 ترقی نموده به مرتبه عالی رسیده اند و در این بلده طیبه به دستیاری قابلیت و استعداد
 کمیت واسطی نژاد قلم را در میدان صحایف اوراق به جولان در آورده به سنان نیزه
 خطی خامه اخذ مال کافه برابا که ودایع بدایع حضرت آفریدگار جل شأنه و عم
 نواله اند نموده اند درین اوراق تحریر یابد تا نام آن زمره واجب الحرمة در صفحه
 روزگار باقی ماند .

آورده اند که شخصی از ارباب قلم که به وفور فضایل نفسانی و اکتساب کمالات
 انسانی موصوف و به زیور صلاح و پرهیزگاری معروف بود حلقه ارادت یکی از
 فضایل دانشور در گوش کشیده غاشیه حسن عقیدت بر دوش افکنده بود و پیوسته
 به ملازمتش می شتافت، [۲۱۲الف] اما از جانب آن عالم ربانی زیاده توجهی درباره خود
 نمی دید . نوبتی در حضور یکی از دوستان گله آغاز کرده گفت سبب عدم توجه آن
 خدام را نمی دانم و چندانکه به ملازمت عتبه علیه اش کمر خدمت بر میان می بندم
 آثار شفقت مشاهده نمی کنم ، استدعا آنست که شمه ای ازین معنی به عرض رسانی
 و آنچه در جواب فرماید بمن رسانی . آن شخص به خدمت شیخ رفته ماجرای گذشته
 تقریر کرد و التماس درباره یار عزیز خود نمود . شیخ فرمود که سبب آنست که
 عمر عزیز را صرف کاری می کند که پروردگار عالمیان ناراضی و خلاق از نیزه
 قلم او در زحمت و از تیغ زبان او زخم دار [و] دلفکار [ند]، شهر :

همه ریو [و] رنگست و مکرو فریب

نه صدق و مروت نه صبر و شکیب

آن شخص گفت که آن عزیز اگر عملش شوم و شغلش مذموم^۱ است اما طینتی پاک و دلی صاف دارد. هر گز جام می ارغوانی به لب نگذاشته و چشم خیانت به جمال خوبان نگشاده. حسب المقدور بر ریاضت منهاج عبادت و طاعت میپردازد و روز و شب به تدارك اوقاتی که در غرور و وجهالت ضایع کرده مشغولی می نماید و توشه راه عقبی به توبه و انابت مهیا میگرداند و زنگاری که از ظلمت [۲۱۲ب] شب سیاه جوانی بر آینه سینه می باید به مدد روشنائی صبح شیخوخت^۲ جلاداده نورانی می سازد و به مضمون این بیت عمل می نماید، بیت:

صبح پیری میدهد آخر دمی هشیار شو

خواب نیکو نیست در وقت سحر بیدار شو

۱۰. شیخ فرمود که آنچه گفتی حق و صدق و از غایله مکر و ریا مبراست. اما او در جرگه ارباب قلم انتظام دارد و خصوص آن طبقه جلیله طبیعت مار دارند. بدان آن قوم چون ارقم و افعی و نیکان ایشان مانند شترمار و مار آبی [اند]، اگر چه از قسم ثانی ضرر چندان به آدمی نمی رسد اما از مشاهده آنها خاطر مکر میگردد.



۱۵. مجملاً حقیقت احوال مستوفیان عطار نشان که به فرمان سلاطین جهان در خطه یزد علم اقتدار افروخته بودند و بر حقیر فقیر ظاهر گردیده به دستیاری بنان بیان گردید. درین مقام لازم دید که مجملی از احوال جمعی که در آن علم نادره دوران و سردفتر دبیران زمان بوده اند درین صحیفه نگارش یابد.

و مقدم آن طبقه جلیله **خواجه قطب الدین خمر و شاه میبدی** است که سلسله نسب

۲۰. او به امیر کبیر اعظم امیر جلال الدین چقماق شامی می پیوندد، و آن جناب در علم سیاق به مرتبه کمال رسیده بود. [۲۱۳الف] در زمان سلطنت شاه جنات مکان ابو الفتح شاه طهماسب بهادر خان قرار مال و منال در العبادة یزد داده و نسخه قانون بر آن درست داشته و در علم سیاق و تعلیم حساب تألیفی مرتب نموده موسوم به «خلاصة الحساب»

والحق در آن رساله کمال فصاحت و بلاغت بکار برده سخنوران سابق و حساب-
دانان لاحق مانند چنان رساله تألیف و تحریر ننموده اند و تولیت مسجد جامع
میرچماق حسب الشرط واقف متعلق به آن جناب بوده و الحال نسبت به اولاد او دارد،
اما مباشرین اوقاف در حیطه ضبط و تصرف خود در آورده اند و جز نام تولیت چیزی
با ایشان نیست. ۵

و آن جناب گاهی به نظم اشعار زبان می گشاید و «بیانی» تخلص می نموده، این
رباعی از منظومات اوست، رباعی:

حیرانم و از حدّ شده حیرانی من

ز اندازه برون بی سرو سامانی من

چندان که به حال خویشتن می نگرم

جمع آمده اسباب پریشانی من

و دیگری عمده ارباب اهل قلم و محاسب مدقق سلیم النفس راست قلم معز احمدی

نویسنده است که به انواع فضل و هنر موصوف و به حسن خط و لطف طبع معروف و

به غایت خوش محاوره و شیرین کلام و به واسطه وفور استعداد و راست قلمی مرجع

اصحاب انام بود. در مبادی ایام جوانی تا انتهای اوقات زندگانی که سن شریفش قریب ۱۵

هفتاد سال رسیده بود در دارالعباده یزد به امر نویسندگی قیام داشت و راستی را شعار

خود ساخته یک دینار و یک من بار بر احدی [۲۱۳ ب] زیادتى روا نمى داشت و با وجود آن

شغل خطیر در طاعت و عبادت دقیقه ای فرو گذاشت نکرده اوقات صبح و شام به عبادت ملک

علام جل ذکره می گذرانید. و چون از روی دفتر روزگار نقش بی وفایی دنیا را

خوانده می دانست که نوش مسرت بی نیش مضرت صورت نبندد و نقد گنج بی مار ۲۰

رنج عنا به دست نیاید و به زرو گوهر دنیا فریفته شدن نه کار عاقلانست که آن متاعی

است عاریتی که هر روز فرسوده شده در دست دیگری خواهد بود و با هیچکس راه وفا

به سر نخواهد برد، شهر:

يك گل بی خار درین باغ نیست

لاله او بی اثر داغ نیست

تیغ زند بر تو و گویی خور است

زرد کند و ویت و گویی زر است

- ۵ نظر التفات به مزخرفات^۱ آن نمی انداخت تا آنکه در شهر سنهٔ خمسین و الف دامن از صحبت اهل دنیا فراهم آورده به مضمون این ابیات عمل نمود که، **مثنوی:**

صحبت گیتی که تمنی کند

با که وفا کرد که با ما کند

مغر وفا نیست درین استخوان

- ۱۰ بوی وفا نیست درین خاکدان

ازین سرای فانی به عالم باقی خرامید، **مصراع:** بقای حقیقی بقای خداست.

و دیگری از دبیران دانشور حضرت سیادت و نجابت پناه نظارت و معالی

دستگاه شمس **امیر محمد طاهر** است [۲۱۴ الف] که صبیبه زادهٔ مرحمت پناه معز محمد

و سلالهٔ حضرت خیر البرایا صلوات الله و سلامه علیه است که تیر سپهر کمان بیان او

- ۱۵ نتواند کشید و منشی فلک به قدم تأمل بر مدارج مصنوعات بنانش نیارد رسید. گویی

زبان کلك لطافت شعارش مخزن اسرار فصاحت و سریر خامهٔ ظرافت آثارش مطلع

انوار بلاغت، هر در معانی که به الماس تفکر بسفتی سنجیدهٔ ارباب هوش و هر نقد

حقایق که به میزان تدبیر بسنجیدی پسندیدهٔ اصحاب خرد، زلال فکر صائبش به تعریفات

کامل و توصیفات شامل به نظر خریداران دقایق درمی آورد، **نظم:**

- ۲۰ معانی تقریر او جانفزای

مبانی تحریر او دلپذیر

نی کلك او طوطی نطق را

خجل کرده از نغمه های صریر

در مبادی ایام طفولیت در خدمت جدّ نامور به تعلیم علم سیاق اشتغال نمود و در اندک زمان بر مدارج دانش عروج نموده به امر تحریر دفاتر قیام نمود و در آن باب گوی مسابقت و رجحان از دبیران ما تقدم در ربود، بلکه بر دفاتر ایشان قلم نسخ کشیده به اختراع امری چند که مستحسن ارباب کمال و استعداد بود جرأت نمود [۲۱۴ب] چنانکه گفته اند، شعر:

شاگرد قابل به از استاد هم بسیست

مشعل شود افروخته از شمع در حساب

نسخه جاتی^۱ که در علم سیاق به قلم معجز رقم بر صفحات ایام تحریر نموده از تعریف و توصیف مستغنی است. صحایف تدبیر آن دبیر عطار در نظیر که نقش بند سپهر بلند شاگرد بیان او و دبیر زیبا تقریر ریزه خور خوان بیان اوست لفظی چون

آلی منظوم دلگشای و خطی چون در منشور طرب افزای، شعر:

لطف لفظش داده با هم آب و آتش را قرار

حسن خطش کرده با هم آب و آتش را قرین

و حالا جمعی که در علم سیاق علم اقتدار افراشته به سلامت فطرت و جودت قابلیت به انامل سعی رقم مهارت بر صفحات دهر می نگارند در خدمت آن جناب کسب این علم شریف نموده اند و طریقه آن سید نیکو صفات را پیشنهاد نظر فطرت سلیم ساخته متابعت می کنند. قوت حافظه آن جناب به مرتبه ایست که طوماری که يك صد اسم نوشته در تحت هر يك مبالغی تحریر یافته باشد به يك نظر اسامی و مبالغها را به خاطر گرفته در حفظ می خواند و به میزان در می آورد و بی آنکه آحاد و عشرات و مئات والوفرا به دستور قانون و قواعد اهل حساب حساب نماید میزان می نماید و بی شایبه تکلف در آن شیوه بی مثل زمان و فرید عصر است چنانکه گفته اند، مصراع:

طبع لطیف تو همه فکر نکو کند.

راقم حروف به زبان گستاخی در علم سیاق خود را در سلك شاگردانش می شمارد.

سبحان الله غلط گفتم انتساب قطره به دریا عین بی ادبیست و اقتباس ذره از خور
[۲۱۵ الف] والاغایت بوالعجیبی، شعر:

چه نسبت ذره را با مهر انور

نمی شاید خرف در عقد گوهر

- غرض ازین اظهار آنکه اگر کلمه سخن گذار درین مقام بیش ازین در ذکر
مکارم اخلاق و محاسن آداب آن جناب مبالغه کند شاید که مردم عیب جوی بنا بر
نسبت مذکور به خود ستایی حمل نمایند. لاجرم از اطناب اجتناب نموده هر قوم قلم
خجسته رقم می گرداند که آن سید حسینی نسب بعد از چند سال که به امر استیفای
خطه یزد و تحریر دفاتر به دستور جد ماجد قیام نمود به پایمردی قابلیت و به دستگیری
استعداد به اردوی معلی رفته با امرای کرام و مستوفیان عظام گوی مصاحبت
در میدان اختلاط با ختن آغاز نهاد و در اندک زمان مطبوع طبایع صغار و کبار گشت.
تا آنکه حسب الحکم جهان مطاع آفتاب شعاع نظارت خالصجات دارالعباده یزد
سر کار خاصه شریفه به آن جناب مرجوع گردید و حالت حریر که دوسنین از سنه
ثمانین و الف گذشته به همان مهم اشتغال دارد.
- و سر آمد آن طبقه لازم الاحترام عالیجناب بیادت و غفران پناه سلاله العظام
زینا امیر سید علیانویسنده است که به اصناف سیر سنیه و وفور اخلاق حمیده و اطوار
پسندیده معروف و به تکمیل اسباب بزرگی و سعادت دارین مشهور و به حسن خط
تعلیق و وقوف در علم سیاق [۲۱۵ ب] و به سرعت فهم وجودت طبع از اکثر ارباب
قلم ممتاز و مستثنی بود. از اوایل ایام صبی تا نهایت اوقات زندگانی همواره در
عمل استیفا و تحریر دفاتر مالوجیهات و محصولات علم بی مثلی افراخته رقم مهارت
بر صفحات دهر می نگاشت و حسب حکم جهان مطاع آفتاب شعاع اشراف کر کراقی
خطه یزد سر کار خاصه شریفه به آن سید پسندیده صفات متعلق و مرجوع بود. در
خطه یزد وزرا و مستوفیان هیچ مهمی را بی وقوف و استصواب آن جناب فیصل
نمی دادند و در توجیهات و تحصیلات و قرار مهمات مزارعان و محترفات رای صواب.

نمایش را عمده دانسته ابواب مشورت می گشادند و با وجود این اشغال لیلا و نهاراً
 همت عالی نهمت بر اداء وظایف طاعات و عبادات افزوده گاه و بیگاه مضمون این
 ابیات حقایق سمات با خود تکرار می کرد، **نظم:**

ای دل ازین جهان دل آزار در گذر

وز تمگنای گنبد دوّار در گذر

کار جهان نه لایق اهل بصیرتست

مردانه وار از سر این کار در گذر

چون میتوان به گلشن روحانیان رسید

سعیی نمای و زین ره پر خار در گذر

و چون سن شریفش قریب به هشتاد سال رسید ندای «یا ایتهالنفس المطمئنة»
 را به گوش هوش شنیده متوجه ریاض قدس گردید. عنایت ازلی آن سید حسینی نسب
 در [۲۱۶ الف] خلف ارجمندی کرامت فرموده که انوار نجابت از ناصیه او تابان و
 شعاع سعادت بر صفحات حالش درخشان، بیت:

خجسته طالع و روشن دل و مبارک پی

فرشته طلعت و نیک اختر و همایون فال

موسوم به میرزا محمد ابراهیم که دیده بصیرتش از سرمه توفیق روشنایی
 یافته و پرتو انوار الهی بر چهره حال خیر مآلش تافته اکثر اوقاف خجسته ساعات
 به اداء وظایف طاعات و عبادات صرف می نماید و همواره بر سجاده پرهیز گاری نشسته
 شرایط اوراد به جای می آورد، شعر:

سرمایه سعادت دنیا عبادتست

پیرایه کرامت عقبی عبادتست

و چون اشراف کر کراقی سر کار خاصه شریفه منصب ارثی آن سید نیکو
 سیرت پاکیزه خصلت است در زمان حیات والد حسب الرقم خاقان خلد آشیان
 صاحبقرانی رجوع به آن جناب گردید و در نهایت دیانت و پرهیز گاری و بغایت امانت

و دین داری بدان مهم اشتغال نمود و پیوسته وقار [۲۱۶ب] و بردباری را شعار خود نمود، لهذا فرق همتش به تاج تواضع زینت گرفت و کتف منقبتش به خلعت حلم زیور یافت و فرموده حکما را که اشاره به این معنی نموده اند که تواضع دشمن را دوست گرداند و دوست را به مرتبه اقر با رساند پیشنهاد همت ساخته با کافه برایا که ودایع حضرت پروردگار جل ذکره اند با حسن وجهی سلوک مسلوک می دارد. بنا بر آن خواص به صحبت شریفش مایل گردیده عوام مضمون این بیت را ورد زبان ساختند،

بیت

بر خور ز حیات ابد و عمر مخلد

کانست دعا شام و سحر پیرو جوان را

- ۱۰ بر ضمائر ارباب توفیق و اصحاب سعادت روشن و مبرهن خواهد بود که اوصاف حمیده و اطوار پسندیده آن جناب از حیطة ضبط بیرون است. اگر کمیت واسطی- نژاد قلم در صفحه میدان عرض آن در آید از رفتار مانده از عهده بیان عشری از اعشار آن بیرون نخواهد آمد، باری درین مقام به همین قدر اختصار نموده مابقی رجوع به صحبت شریفش مینماید.

- ۱۵ [۲۱۷الف] محل سکنی آن عزیز دو جهانی خانه ایست در «محلّه مر یا باد» که از غایت صفا چون روضه بهشت پر نور و از صفای هوا چون باغ ارم محل بهجت و سرور،

نظم

سبزه ها نو دمیده بر لب جوی

باد صبح از شکوفه عنبربوی

- ۲۰ زلف سنبل به حلقه های کمند

کرده جعد بنفشه را در بند



این بود کلمه ای چند از احوال مستوفیان که به مقتضای زمان زبان قلم به انشای آن مسارعت نمود و بر وجهی که توانست ودانست از عهده شرح آن بیرون

آمد . امیدواری به مکارم اوصاف افاضل انام و محاسن اطوارا کابر عالی مقام چنانست
 که ذیل اغماض بر کلمات ناسنجیده و عبارات ناپسندیده کمینه بی بضاعت پوشند
 و از روی ذمه‌پروزی و فقیرنوازی ، مصراع : با آنکه سراسر همه [زشت] افتادست ،
 به عین‌الرضا ملحوظ سازند ، مثنوی : [۲۱۷ب]

هر چه درین سینه نهان داشتم

یک به یک از دل به زبان داشتم

گر بد و گر نیک فکندم به پیش

پوش بد من به نکویی خویش

چونکه به این پایه رساندم کلام

به که کنم ختم سخن والسلام

[۲۱۸ الف] مجلس پنجم مقاله اولی

از مجلد سیوم

در بیان احوال مین باشیان و یوز باشیان شجاعت آثار

- بر ضمیر منیر مهر تنویر مالکان دولت و اقبال و شجعان معارک تهور و اجلال روشن و مبرهن خواهد بود که نخست شخصی ازین طبقه جلالت شعار که در خطه جنت نشان یزد علم استقلال افراشت، صاحب حشمت صایب تدبیر مرجع و ملاذ اعظم روشن - ضمیر فارس مضمار تفاخر **مولانا فخر الدین احمد بافقی** است که آباء کرام و اجداد عظام وافر احتشام او از قدیم الایام در سلك اعظم و اشراف قصبه طیبه بافق انتظام داشته رایت اعتبار و اقتدار می افراختند. و خال آن حضرت اشرف فضلی زمان و افضل علمای دوران **مولانا شرف الدین علی بافقی** که به وفور علم و دین - ۱۰ داری و مزید فضل و پرهیز گاری از سایر اکابر هر دیار امتیاز داشت همواره به لوازم درس و فتوی پرداخته نقش افاده بر الواح خاطر طلبه می نگاشت، در سلك مقربان بارگاه فلك جاه و از جمله مصاحبان مجلس جنت اشتباه خاقان جنت مکان شاه طهماسب علیه الرحمة و الغفران انتظام داشت و پیوسته [۲۱۸ ب] پادشاه عدالت دستگاه همت عالی نهمت بر استرضاء خاطر شریفش می گماشت . ۱۵
- در کتاب «سلم السموات» که از جمله مؤلفات شیخ ابوالقاسم کازرونی است مذکورست که جناب اشرف العلما **مولانا شرف الدین علی** در دارالملک شیراز کسب علوم و فضایل نموده و جاه و عزتی تمام داشته، در واقعه قتل سلطان بایزید ولد سلطان سلیمان فرمانفرمای ولایت روم و اولاد اربعه او چنانچه در تواریخ